

بررسی میزان کارآمدی نظریه گفتمانی فوکو در مطالعات شرق‌شناسی با مطالعه رویکرد مستشرقان همعصر در بازنمایی ایران

اعظم رضایی*

کامران احمدگلی**

چکیده

طبق منطق گفتمانی فوکو، انسان در شکل‌گیری گفتمان نقش آغازکننده ندارد و مخیر و صاحب اراده محسوب نمی‌شود، بلکه سوژه‌ای است که هویت، شغل و جایگاهش در جامعه به‌دست گفتمان‌های گوناگون و روابط قدرت و ضوابط آن گفتمان‌ها شکل می‌گیرد و تعیین می‌شود. از نگاه ادوارد سعید، «شرق‌شناسی» گفتمانی است که در آن شرق‌شناسان، طبق ضوابط و روابط قدرت موجود در این گفتمان و همسو با مقاصد سلطه‌جویانه آن، تصویری سطحی، کلیشه‌ای و انحرافی از خاورزمین ارائه می‌دهند. ادوارد براون و جورج کرزن دو ایران‌شناس همعصر بودند که در بسیاری از جنبه‌های زندگی با هم نقاط اشتراک داشتند؛ از این‌رو، هر دو باید تحت‌تأثیر گفتمان امپریالیستی حاکم در دوره ویکتوریا در خدمت این گفتمان و در راستای اهداف استعماری آن قلم می‌زدند. اما این انتظار درباره براون برآورده نمی‌شود. او درست در نقطه مقابل کرزن قرار دارد و از سیاست‌های ددمنشانه افرادی چون کرزن انتقاد می‌کند. وجود شرق‌شناسان نادری چون براون، که در دل گفتمان حاکم زندگی می‌کردند، ولی تحت‌تأثیر آن قرار نگرفتند و حتی به مقابله با آن برخاستند، تعریف شرق‌شناسی را، به‌مثابه پدیده‌ای صرفاً گفتمانی، با چالش جدی مواجه می‌کند. در این مقاله، سعی شده است با ارائه زندگی‌نامه این دو مستشرق و عواملی که باعث شد آنها در سفرنامه‌ها و دیگر نوشته‌هایشان دو رویکرد کاملاً متفاوت در باب ایران در پیش بگیرند، تکیه ادوارد سعید بر منطق گفتمانی فوکو و میزان کارآمدی آن در تعریف و تحلیل شاخه مطالعاتی شرق‌شناسی بررسی می‌شود. این بررسی نشان می‌دهد که نمی‌توان فعالیت‌ها و نوشته‌های مستشرقانی چون براون را، که با انسان‌دوستی و خیرخواهی از حقوق ملت ایران دفاع کردند، براساس نظریه گفتمان فوکو، که متعلق به سنت ضدانسان‌گرایانه نیچه است، تحلیل کرد.

کلیدواژه‌ها: سعید، شرق‌شناسی، فوکو، گفتمان، کرزن، براون، زندگی‌نامه، سفرنامه، بازنمایی، ایران.

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه خوارزمی std_arezai@khu.ac.ir

** دانشیار فقید زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه خوارزمی ahmadgoli@khu.ac.ir



تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۱۵

فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱۲، شماره ۳ (پیاپی ۲۱)، پاییز ۱۴۰۰، ۹۵-۱۱۷

Investigating the extent of the applicability of Foucault's "discourse" theory in orientalism, relying on different approaches of contemporaneous orientalists, Curzon and Brown, in their representations of Iran

Azam Rezaei*

Kamran Ahmadgoli**

Abstract

Foucault's discourse theory implies that man is not the origin of a discourse since he is not considered to be a creature of will and decision, but a mere "subject" whose identity, profession and position in the society are formed by different discourses and the power relations and rules of those discourses. In Edward Said's view, Orientalism is a discourse with colonizing imperatives under the dictates of which and in accordance with its rules, power relations and colonizing purpose, orientalists present a superficial, stereotypical and distorted picture of the Orient. Edward Brown and George Nathaniel Curzon are contemporaneous orientalists who have common grounds in some important aspects of life. Hence, it is expected that both be under the influence of the dominant imperialist discourse of the Victorian age and write in line with its colonizing purpose. However, this expectation is not realized about Brown. He is diametrically opposed to Curzon and criticizes his bestial policies toward Iran. Rare orientalists like Brown, who live in the heart of the dominant discourse but are not affected by it and even go against it, pose a big challenge to the definition of Orientalism as merely a discourse. The present study is an attempt to evaluate Said's reliance on Foucault's discourse theory and its efficacy in his definition and analysis of Orientalism as a discourse by presenting the biographies of these two Iranologists and the reasons why they took completely different approaches to Iran in their travelogues and other writings. This evaluation shows that it is impossible to analyze the activities and writings of those orientalists like Brown, who defend Iranians' rights humanistically and benevolently, based on Foucault's discourse theory which belongs to Nietzsche's anti-humanistic tradition.

Key words: Foucault, discourse, Said, Orientalism, Curzon, Brown, biography, travelogue, representation, Iran

* Ph.D graduated in English Language and Literature, Kharazmi University (Corresponding Author) azamrezai@gmail.com

** Late Professor in English Language and Literature of Kharazmi University, k.ahmadgoli@gmail.com

۱. مقدمه

ادوارد سعید (۲۰۰۳-۱۹۳۵) در اثر معروفش، *شرق‌شناسی* (۱۹۷۸)، گام بلندی در برملاکردن نقش مؤثر «بازنمایی» در تحریف واقعیت برداشت، که ابزاری در دست قدرت‌های استعماری برای پیشبرد اهداف سلطه‌جویانه تلقی می‌شد، اما تعریف او از «شرق‌شناسی به‌عنوان پدیده‌ای گفتمانی» (سعید، ۱۹۷۸: ۴) و تکیه او بر مبحث فوکویی «ارتباط بین قدرت و دانش»، که باعث شکل‌گیری و تداوم گفتمان‌ها می‌شود، تناقضاتی در بحث او پدید آورد که با انتقاداتی مواجه شد. این انتقادات را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: عده‌ای از منتقدان، منطق گفتمانی میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) را، که در نگاه ضدانسان‌گرای پسامدرن ریشه دارد، برای مباحث انسان‌گرای سعید در شرق‌شناسی مناسب نمی‌بینند و عقیده دارند اتکای سعید بر منطق گفتمانی فوکو در توصیف و تحلیل شرق‌شناسی و مباحث استعماری عامل اصلی تناقض و ابهام در اثر او است. دسته دیگر ایراد کار سعید را مینا قرار دادن تفکر فوکو در تحلیل آثار استعماری نمی‌بینند، بلکه به‌عقیده آنها، اشتباه سعید در تعریف شرق‌شناسی به‌مثابه پدیده‌ای گفتمانی، این است که آن را گفتمانی صرفاً امپریالیستی دانسته است. به‌بیان‌دیگر، به‌عقیده آنها، شرق‌شناسی یک پدیده گفتمانی است و از این‌رو استفاده سعید از منطق گفتمانی فوکو ایراد کار او نیست، بلکه تعریفی صرفاً امپریالیستی از این گفتمان، به تناقضاتی اساسی در مباحث سعید دامن زده است. در ادامه، به‌منظور بهتر فهمیدن ایرادهای واردشده به سعید لازم است تعریف فوکو از گفتمان را مرور و اجمالاً اندیشه فوکو را بررسی کنیم.

همان‌طور که مک‌هول و گریس^۱ در تعریف گفتمان از نگاه فوکو بیان کرده‌اند:

[گفتمان] به‌هرشکل و بی‌ضابطه به‌وجود نیامده است، بلکه براساس محدودیت‌های خاص، قوانین یا شروط وقوع آن شکل گرفته است؛ بدین‌معنی که از نگاه فوکو، گفتمان‌ها همیشه در ارتباط با روابط قدرت عمل می‌کنند (مک‌هول و گریس، ۱۹۹۳: ۳۹).

همچنین، نباید بنیان گفتمان را در شخص جست‌وجو کرد، زیرا:

گفتمان ابزاری نیست که یک انسان موجود قبل از آن گفتمان-به‌سادگی با استفاده از آن خودش را بیان کند یا چیزی را به انجام برساند. بلکه، برعکس، این گفتمان است که شرایط استدلالی (قوانین و معیارها)، مکان‌ها یا موضع‌های خاصی را به‌وجود می‌آورد که در آن سوژه

[منظور همان انسان است] می‌تواند برای مثال به‌عنوان بیمار، دکتر، مرتد، اسکیزوفرنی، مجرم و غیره شکل بگیرد (مک‌هول و گریس، ۱۹۹۳: ۴۸).

بدیهی است که طبق چنین دیدگاهی، انسان در شکل‌گیری گفتمان نقش آغازکننده ندارد؛ زیرا در نگاه پسا‌ساختارگرایی فوکو، انسان موجودی مخیر و صاحب اراده شناخته نمی‌شود، بلکه سوژه‌ای است که در طول عمرش به‌دست گفتمان‌های گوناگون و روابط قدرتی که قوانین و محدودیت‌های آن گفتمان‌ها را تعیین می‌کنند، تعریف می‌شود و جایگاه‌هایی در گفتمان‌های مختلف برای او در نظر گرفته می‌شود. ملاک ارزش‌گذاری در گفتمان، به روابط قدرت و قوانینی که آن را شکل داده است برمی‌گردد؛ چراکه مقوله ارزش از نگاه فوکو، همانند دیگر نظریه‌پردازان مادی‌گرا، مقوله‌ای ذاتی نیست، بلکه از یک مکان و زمان به مکان و زمان دیگر و از یک گفتمان به گفتمان دیگر تغییر می‌کند.

نگاه ضدانسان‌گرایانه و پسا‌ساختارگرایی فوکو در دو روشی که او برای مطالعه انسان و «گفتمان»‌های شکل‌گرفته در طول تاریخ به‌کار می‌گیرد کاملاً مشهود است. این دو روش، به‌ترتیبی که فوکو از آنها استفاده کرد، دیرینه‌شناسی^۲ و تبارشناسی^۳ نام دارند. فوکو با به‌کاربردن روش دیرینه‌شناسی، تاریخ معرفت (با دانش اجتماعی) در مغرب زمین را از قرون وسطی به‌این‌سو بررسی کرد. او در کتابش، *نظم چیزها: دیرینه‌شناسی علوم/انسانی* (۱۹۶۶)، سه دوره معرفتی یا اپیستمه^۴ را تشخیص داد و برای هر یک مشخصه‌هایی برشمرد: اپیستمه دوره رنسانس، که اصلی‌ترین مشخصه‌اش «مشابَهت» است؛ اپیستمه دوره نئوکلاسیک و عصر روشنگری، که در آن به‌جای «تأکید بر مشابَهت» به «تشخیص تفاوت‌های میان امور» توجه می‌شود؛ و سومین اپیستمه، که با دو اپیستمه قبلی تفاوت بنیادی دارد و مشخصه دوره مدرن به‌شمار می‌آید، اپیستمه «انسان» است. به‌نظر فوکو، مفهوم انسان، به‌گونه‌ای که ما اکنون درک می‌کنیم، از قرن نوزدهم به بعد و هم‌زمان با تولد علوم انسانی ظهور کرده است. مفهوم انسان محصول علمی مانند زیست‌شناسی، زبان‌شناسی و اقتصاد است که همگی به اپیستمه دوره مدرن تعلق دارند. او در نتیجه‌گیری پایانی معروف این کتاب نوشته است: «همان‌گونه که دیرینه‌شناسی اندیشه به‌خوبی نشان می‌دهد، [مفهوم] انسان ابداع سنوات اخیر است و شاید ابداعی است که عمرش در شرف اتمام است» (فوکو، ۲۰۰۲: ۴۲۲). به‌نظر او:

اگر آن تمهیدات [برای خلق مفهوم انسان] همان‌گونه که پدیدار شده‌اند ناپدید می‌شدند، [...] درست همان‌گونه که اندیشه دوره کلاسیک در پایان قرن هجدهم فرو ریخت، در آن صورت، می‌توانستیم با قاطعیت اعلام کنیم که [مفهوم] انسان نیز، همانند تصویر صورتی که بر شن‌های ساحل ترسیم شده است، [از صفحه اندیشه] پاک خواهد شد (همان). به بیان دیگر، فوکو معتقد است که انسان فاقد ماهیت یا فطرتی ذاتی است و اوضاع اجتماعی هر دوره ماهیت او را شکل می‌دهد. فوکو در آغاز دهه ۱۹۷۰ روش دیرینه‌شناسی را به تدریج کنار گذاشت و به تاسی از نیچه، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، «تبارشناسی» قدرت را سرلوحه تحقیقات خویش قرار داد. او اصطلاح تبارشناسی را از عنوان کتاب نیچه، *تبارشناسی اخلاق* (۱۸۸۷) گرفت. نیچه اصطلاح تبارشناسی را از حوزه علوم زیستی اخذ کرده بود تا نشان دهد اخلاقیات، برخلاف ادعای علمای اخلاق، دارای «صور لایتغیر» نیست، بلکه همچون گونه‌های زیستی دچار تحول و هبوط شده است. او در این اثر ایده‌های تاریخی خیر و شر را برحسب منافع آنها برای گروه‌های مختلف اجتماعی، که مدافع این ایده‌ها بودند، توضیح داده است (ضمیران، ۱۳۷۸: ۲۸). تحلیل تبارشناسانه فوکو بیش از همه در دو اثر بعدی او، یعنی *مراقبت و تنبیه* (۱۹۷۵) و *تاریخ جنسیت* (۱۹۷۶)، مشاهده می‌شود. فوکو در این کتاب‌ها، همچون نیچه، مسیرهای تاریخی را متعدد و بدون خاستگاه مشترک دانسته است. او یکی از نیروهای شکل‌دهنده تاریخ را قدرت و عامل دیگر را تصادف و پیشامد برشمرد (شرت، ۱۳۸۷: ۸-۲۰۶). فوکو همچنین در تحلیلی که از جنبش‌های اجتماعی ارائه داد، «تحت‌تأثیر سنت ضدآرمان‌گرایی نیچه» اعتقادی به وجود «معنی» در تاریخ نشان نداد؛ از همین رو، به عقیده او، «حتی مفهوم علت یا سبب اتفاقات، همانند مفهوم انجام‌دهنده عمل، مشکوک به نظر می‌رسد» (لجت، ۱۹۹۴: ۱۲۶).

اکنون، که با تعریف تقلیل‌گرایانه فوکو از انسان و تاریخ آشنا شدیم و به نقش حیاتی گفتمان‌ها از دیدگاه او پی بردیم، بهتر می‌توانیم نقدهای وارد شده به سعید را درک کنیم. هدف از نگارش این مقاله، بررسی دو دیدگاه انتقادی مطرح‌شده در ابتدای مقاله به اتکای سعید بر منطق گفتمانی فوکو و پاسخ‌دادن به این سؤال اساسی است که کدام دیدگاه از اعتبار بیشتری برخوردار است. بدین‌منظور، در ادامه، ابتدا با ذکر دو نمونه اصلی انتقاد به

سعید و اتکای او بر منطق گفتمانی فوکو، این دو دیدگاه انتقادی کاملاً تشریح می‌شود تا پرسش مقاله و هدف نگارش آن واضح‌تر بیان شود.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون نقدهای گوناگونی به شرق‌شناسی و اتکای سعید بر نظریه‌های فوکو در تعریف و توضیح شرق‌شناسی وارد شده است.^۵ بسیاری از این نقدها با موضوع این مقاله مرتبط نیستند و حتی پرداختن به همه نقدهای مرتبط خارج از مجال این مقاله کوتاه است؛ از این رو، فقط به دو نمونه نقدی که کاملاً با موضوع مقاله مرتبطند پرداخته می‌شود.

به‌نظر ایجاز احمد، منتقد معروف مارکسیست، سعید در شرق‌شناسی سعی کرده است بین دو جریان غیرمرتبط و از دو جنس کاملاً متفاوت آشتی امکان‌ناپذیری برقرار کند. از یک سو، آثار ادبی‌ای را انتخاب کرده است که به سنت انسان‌گرایی تعلق دارند و از سوی دیگر، آنها را به‌استناد نظریه گفتمانی فوکو بررسی کرده است که متعلق به «سنت ضدانسان‌گرایی نیچه» است (احمد، ۲۰۰۰: ۱۶۴). به‌نظر احمد، آشتی دادن اجباری این دو سنت نامتجانس خطایی بزرگ است و باعث تناقض و ابهام بسیار در مباحث سعید شده است. منظور احمد از «سنت ضدانسان‌گرایی نیچه» همان تعریف نیچه از انسان است که طبق آن و برخلاف تعریف رایج از انسان در سنت فکری مدرنیسم، حقیقت انسان را نه عقل او، بلکه غرایز، احساسات و نیازهای جسمانی او تشکیل می‌دهد. طبق نظر نیچه، همان‌طور که در مقدمه نیز اشاره شد، انسان مرکز هستی محسوب نمی‌شود و زندگی هدف و معنای خاصی ندارد. در این نگرش، دین، اخلاق و ارزش‌های انسانی نیز به‌مثابه برساخته‌های جوامع انسانی اصالت خود را از دست می‌دهند. این تعریف از انسان، در اندیشه فوکو، به‌مثابه یکی از پیشروان پسامدرنیسم، جای خود را به تعریف تقلیل‌گرایانه‌تر انسان به‌مثابه سوژه‌ای^۶ فاقد اراده و اختیار سپرد که به‌دست گفتمان‌های گوناگون شکل داده می‌شود (مک‌هول و گریس، ۱۹۹۳: ۴۸). فوکو، همچنین، تحت تأثیر تبارشناسی/اخلاق^۷ (۱۸۸۷) نیچه، مقوله ارزش را پدیده‌ای ساخته و پرداخته دست انسان دانست که تابع قوانین و محدودیت‌های گفتمان‌ها است و از گفتمانی به گفتمان دیگر تغییر می‌کند. به‌اعتقاد احمد، نمی‌توان آثار برجسته ادبی‌ای را، که در آنها از

ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی دفاع شده و در جهت اعتلای فرهنگ غرب نگاشته شده‌اند، طبق سنت ضدآرمان‌گرای نیچه بررسی کرد که فوکو تحت‌تأثیر آن بود.

منتقد معروف دیگر، جفری نش،^۸ با تفکر گفتمانی مشکلی ندارد و انتقاد او از سعید به‌دلیل تعریف سعید از شرق‌شناسی به‌منزله گفتمانی صرفاً امپریالیستی است. او اعتقاد دارد، در کنار گفتمان امپریالیستی حاکم در عصر ویکتوریا، گفتمان‌های دیگری در حاشیه این گفتمان و به‌موازات آن در حال فعالیت بوده‌اند که سعید به آنها اشاره نکرده است. به‌عقیده نش، سعید، به‌منظور اثبات تعریفش از شرق‌شناسی به‌منزله گفتمانی امپریالیستی، فقط به آن‌دسته از شخصیت‌هایی اشاره کرده است که در خدمت گفتمان شرق‌شناسی بوده‌اند و از شخصیت‌های دیگری که روابطی انسانی‌تر و دوستانه‌تر با مشرق‌زمین داشتند، نامی نبرده یا به اشاره مختصری بسنده کرده است. نش توضیح می‌دهد، در کنار «شخصیت‌هایی چون گُرد کرزن، کرومر^۹ و بالفور^{۱۰} که به‌دلایل سیاسی دین و فرهنگ اسلامی را بدنام کردند و نقش آنها در بحث‌های مربوط به امپریالیسم دوره ویکتوریا محوری است»، فعالیت شخصیت‌های دیگری چون ویلفرد اسکاوان بلانت،^{۱۱} دیوید اورکهارت^{۱۲} و پیکتال،^{۱۳} که «با مسلمان شدن یک قدم فراتر از بلانت و اورکهارت برداشت»، و نوشته‌های طرفداران مسلمانان، بیانگر این واقعیت است که شرق‌شناسی گفتمانی «یک‌پارچه و ثابت» نبوده است (نش، ۲۰۰۵: ۴۷). در ادامه، نش به ادوارد براون، شرق‌شناس دانش‌آموخته کمبریج، اشاره کرده است که نقش تبلیغاتی در به‌ثمررساندن انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱) داشت. به‌اعتقاد او:

مجادله‌های او با فعالان سیاسی [...] نظیر کرزن و روزنامه‌نگارانی که به‌نفع سیاست‌های خارجی [بریتانیا] در سال‌های آغازین قرن بیستم قلم می‌زدند، همه گواه این واقعیت است که گفتمان‌های گوناگون و گهگاه ضدونقیض در گفتمان شرق‌شناسی وجود دارد (نش، ۲۰۰۵: ۴۷).

همان‌طور که این جمله نشان می‌دهد، تعبیری که نش برای توضیح شخصیت‌ها و دیدگاه‌های ضداستعماری امثال ادوارد براون به‌کار برده است، همان «گفتمان» است. از نگاه او، وجود این شخصیت‌ها و نظریات ضداستعماری آنها، دال بر وجود «گفتمان»‌های دیگری در کنار یا درون گفتمان غالب شرق‌شناسی است. به‌بیان دیگر، نش منتقد تفکر گفتمانی یا اتکای سعید به تفکر گفتمانی نیست، بلکه مشکل را در تعریف یک‌جانبه‌گرای سعید از شرق‌شناسی به‌مثابه گفتمان امپریالیستی صرف می‌بیند. هدف از نگارش این مقاله پاسخ‌دادن به این سؤال اساسی

است که آیا اشاره نکردن سعید به آن دسته از آثاری که به نیت اهداف انسان دوستانه و غیراستعماری نوشته شده بودند، آن گونه که نش اعتقاد دارد، بدین معنی است که نویسندگان آن آثار، تحت تأثیر گفتمان یا گفتمان‌های حاشیه‌ای دیگری بوده‌اند که به موازات گفتمان امپریالیستی در حال فعالیت بوده است یا آن گونه که احمد اعتقاد دارد، چنین آثار ارزش-مداری را نمی‌توان در قالب تفکر ضد ارزشی و ضد انسانی فوکو توصیف کرد؟ اگر چنین است، در نوشته‌های این افراد، زندگی‌نامه و شخصیت آنها چه ابعادی را می‌توان یافت که در اندیشه فوکو جایگاهی ندارد؟ به بیان دیگر، آیا آن گونه که فوکو اعتقاد دارد، انسان «سوژه» ای است که در گفتمان‌های حاکم یا حاشیه‌ای و در ارتباط بین قدرت و دانش و سیاست تعریف می‌شود، یا می‌توان شواهدی ارائه کرد که ثابت کند انسان و ابعاد وجودی او توانایی فراتر رفتن از ایدئولوژی‌های رایج در هر عصر را دارد و می‌تواند آزادانه و بدون تأثیرپذیری از جریان‌های سیاسی-اجتماعی به قلم دست ببرد و به هدف انسان دوستی و از روی انسانیت وارد عرصه عمل شود؟ اگر چنین است، چه عواملی در شکل‌دهی به شخصیت و روحیه انسان نقش دارد که او را به برگزیدن اهدافی سلطه‌جویانه یا انسان دوستانه سوق می‌دهد؟ در ادامه، سعی شده است با مقایسه زندگی‌نامه و سفرنامه‌های دو ایران‌شناس همعصر، جورج ناتانیل کرزن ۱۴ (۱۸۵۹-۱۹۲۵) و ادوارد گرنویل براون ۱۵ (۱۸۶۲-۱۹۲۸)، و رویکرد کاملاً متفاوت این دو مستشرق در برخورد با ایران دوره ناصرالدین شاه به این سؤالات پاسخ داده شود.

۳. بحث و بررسی

شمار سفرنامه‌های نوشته‌شده درباره ایران در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم به میزان چشمگیری نسبت به دوره‌های قبلی تاریخ انگلستان افزایش یافت. دلیل عمده گسترش روابط ایران-انگلیس به وضعیت ژئوپولیتیک ایران و اهمیتی برمی‌گردد که کشورمان در «بازی بزرگ» دو امپراتوری بریتانیا و روسیه داشت (رایت، ۲۰۰۴: ۲۴۶). «بازی بزرگ» به رقابت بین این دو امپراتوری برای سلطه‌جویی در منطقه خاورمیانه اشاره دارد. هندوستان در آن زمان عامل مهم برتری اقتصادی، سیاسی و نظامی انگلیس در جهان به‌شمار می‌آمد. بدیهی است که انگلستان از هر وسیله‌ای برای حفظ هندوستان و ممانعت از دسترسی رقبای سیاسی خویش به آن استفاده می‌کرد. در این میان، ایران به دلیل جایگاه ویژه جغرافیایی خود

می‌توانست معبری خطرناک به سوی هندوستان باشد. تسلط انگلیس بر ایران سبب استمرار تسلط بر هند و دورنگه‌داشتن روسیه از اراضی مستعمره بریتانیا بود. از این رو، دانش تخصصی درباره حکومت قاجار بسیار ضروری بود و سیاستمداران انگلیسی بهای زیادی به افراد توانا و متخصص در ارائه تجربه دست‌اول از کشور و وضعیت سیاسی-اجتماعی آن می‌دادند. جورج ناتانیل کرزن، نایب‌السلطنه هند و بعدها وزیر امور خارجه انگلیس، و ادوارد جی. براون، دانشمند شرق‌شناس و فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج، دو متخصص ممتاز بریتانیایی در حوزه ایران‌شناسی در اواخر دهه هشتاد تا پایان جنگ جهانی اول بودند که با فاصله فقط یک‌سال از هم به ایران سفر کردند و دستاوردهای خود را در قالب سفرنامه به عموم عرضه کردند. آنچه باعث شده است مقایسه این دو نویسنده و سفرنامه‌هایشان را دست‌مایه‌ای قرار دهیم تا میزان کارآمدی تفکر گفتمانی فوکو در مطالعات شرق‌شناسی را به بوته آزمایش بگذاریم، وجه اشتراک این دو نویسنده در بسیاری از جنبه‌های زندگی‌شان است و همین وجه اشتراک باعث می‌شود انتظار داشته باشیم دیدگاه آنها درباره ایران‌زمین و بازنمایی آنها از مردم ایران به هم نزدیک باشد. اما در کمال ناباوری، تصویری که آنها از ایران و ایرانیان ارائه کردند، تصویری کاملاً متفاوت و حتی متضاد است. در ادامه، با مقایسه کردن مراحل مختلف زندگی این دو مستشرق برجسته، ریشه این تفاوت کاوی‌ده می‌شود و قابلیت یا عدم قابلیت منطق گفتمانی برای شخصیت ادوارد براون محک زده می‌شود.

۱.۳. کودکی و تحصیلات کرزن و براون

کرزن و براون با فاصله سه سال از هم متولد شدند و با فاصله چندماه از هم فوت کردند. هردو فرزندان خانواده‌های پرجمعیتی بودند. کرزن متعلق به یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های اشرافی انگلیس بود و براون متعلق به خانواده‌ای از طبقه متوسط جامعه که وضع مالی خوبی داشت. گرچه اصل و نسب خانوادگی و طبقه اجتماعی آنها متفاوت بود، هردو در مدرسه ابتدایی برکشایر^{۱۶} تحصیل کردند و سپس راهی دبیرستان ایتون^{۱۷} شدند. در همین مدرسه بود که هردو با «شرق» آشنا و مجذوب آن شدند. اما، نحوه آشنایی و همین‌طور دلیل مجذوب‌شدن آنها کاملاً متفاوت بود. علاقه مادام‌العمر کرزن به شرق به واسطه سخنرانی‌ای برانگیخته شد که نویسنده قانون‌دان و طرفدار حکومت امپراتوری، استیون،^{۱۸} ایراد کرد. استیون، که تازه از شبه‌قاره هند بازگشته بود، حضار را با حکایت‌های امپراتوری آسیایی بریتانیا،

که آن را «پرجمعیت‌تر، شگفت‌انگیزتر و سودآورتر از رُم» توصیف می‌کرد، مسحور خود ساخت (نقل از راس، ۲۰۰۹: ۳۸۷). از حضور یا غیبت براون در این سخنرانی اطلاعی در دست نیست، اما آن‌گونه که خود بیان کرده، اتفاق بزرگ‌تری او را مجذوب شرق کرده است:

جنگ ترکیه با روسیه در ۸-۱۸۷۷ [...] توجه مرا معطوف شرق کرد. در ابتدا اصلاً به ترک‌ها گرایش نداشتم؛ اما طرف بازنده، مخصوصاً وقتی سلحشورانه به دفاع ادامه می‌دهد، همیشه هم‌دردی ما را برمی‌انگیزد. علاوه‌براین، سخنان غیرصادقانه جناح ضدترک در انگلیس و تلاش‌های شرم‌آور آنها برای نمایاندن سیاست‌های جناحی به‌عنوان مسائل پیچیده عدالتی، انزجار بی‌حدوحصر مرا برانگیخت (براون، ۱۸۹۳: ۷-۸).

هر دو مرد جوان بعد از ایستادن راهی دانشگاه برتر انگلیس، آکسبریج (دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج به‌مثابه یک مجموعه)^{۱۹} شدند، ولی انتخاب رشته آنها تحت تأثیر طبقه اجتماعی‌شان بود. کرزن، مانند بسیاری از اشراف‌زادگان بلندپرواز هم‌دوره‌اش، تصمیم گرفت ادبیات دوره کلاسیک بخواند و در کالج بالیول^{۲۰} آکسفورد، که محل تحصیل دولتمردان بود، ثبت‌نام کرد. وضعیت معمولی‌تر براون او را به انتخاب رشته‌ای کاربردی‌تر واداشت. او رشته پزشکی در کالج پمبروک^{۲۱} دانشگاه کمبریج را برای ادامه تحصیل برگزید. با اینکه او خود را از انتخاب این رشته به‌منظور پیدا کردن حرفه‌ای در آینده ناگزیر دید، مطالعه زبان‌های شرقی را، که شور و اشتیاقی وافر به یادگیری آنها داشت، رها نکرد و در حین کسب اولین مدرک دانشگاهی-اش، زبان عربی و فارسی را نیز آموخت (راس، ۲۰۰۹: ۳۸۷-۳۸۸).

کرزن و براون هر دو در سال ۱۸۸۲ موفق به اخذ مدرک دانشگاهی شدند، ولی هیچ‌کدام به ترک زندگی دانشگاهی تمایلی نداشت. کرزن تصمیم داشت جایگاه خود را در مقام صاحب‌نظر ادبیات کلاسیک در آکسفورد تثبیت کند و موفق هم شد. براون اهداف معمولی-تری را دنبال می‌کرد. او تصمیم گرفت ادامه تحصیل در رشته پزشکی را رها کند و در عوض برای مطالعه زبان‌های هندی دو سال دیگر در پمبروک به تحصیل بپردازد. او در این دو سال، بر دانش خود درباره آسیای غربی افزود و مخصوصاً شیفته شعر کلاسیک فارسی و تصوف شد. براون معمولاً سفرهای منظم کوتاهی به لندن داشت تا با ایرانی‌های مقیم این شهر ملاقات کند (راس، ۲۰۰۹: ۳۸۸). پس از اتمام این دوره، آن‌گونه که خود در مقدمه سفرنامه-اش اشاره کرده است، بسیار مشتاق بود شغلی مرتبط با دانشی که از مطالعه زبان‌های هندی

کسب کرده بود پیدا کند و از این طریق، هم بر دانش زبانی خود بیفزاید و هم محل درآمدی داشته باشد و حرفه پزشکی را رها کند، ولی بسیار مردد بود؛ چراکه در انگلستان زمان او: آموختن زبان‌های شرقی مقدمه شغل‌های دیپلماتیک در کشورهای شرقی محسوب نمی‌شود و گرچه در دانشگاه‌ها و موزه بریتانیا پُست‌هایی برای دانشجوی زبان‌های شرقی وجود دارد، این پُست‌ها بسیار کم‌اند و موقعی که ظرفیتی خالی برای استخدام فراهم می‌شود، رقابت بسیار شدید است (براون، ۱۸۹۳: ۲).

به‌همین دلیل، با یکی از برجسته‌ترین استادان خود، ویلیام رایت،^{۲۲} متخصص زبان عربی و انسانی فاضل و فرهیخته، مشورت کرد. رایت به او توصیه کرد، در صورتی که منبع درآمدی دارد، خود را وقف مطالعه زبان‌های شرقی کند و از این باکی نداشته باشد که این زبان‌ها به او جایگاه ویژه‌ای ندهند، ولی اگر قرار است این زبان‌ها منبع درآمد او باشد، بهتر است حرفه پزشکی را با جدیت دنبال کند و مطالعه زبان‌های شرقی را، مگر به‌عنوان نوعی سرگرمی، کنار بگذارد (براون، ۱۸۹۳: ۳).

۱.۱.۳. تحلیل وقایع کودکی و تحصیلات کرزن و براون

نکته مهمی که تا این بخش از زندگی این دو نویسنده روشن است، نقش مهم طبقه اجتماعی و خانواده در شکل‌گیری اهداف و مسیر زندگی و تحصیل این دو شرق‌شناس است. با اینکه هر دو به یک عصر تعلق داشتند و با فاصله کمی از یکدیگر متولد شدند و از دنیا رفتند و با اینکه در مقاطعی از تحصیل هر دو در یک مدرسه تحصیل کردند، زمینه و تربیت خانوادگی متفاوت و روحیات متفاوت باعث انتخاب مسیرهای متفاوت شد؛ برای نمونه، هم‌دردی بیش‌ازاندازه براون با طرف بازنده در جنگ روسیه-عثمانی، ممکن است «در مذهب خانواده-اش، به‌عنوان پیوریتن‌های مخالف با کلیسای انگلیس، ریشه داشته باشد؛ به‌نحوی که همین حس متفاوت بودن باعث شده است که ضعیفان را دریابد و با کسانی که دارای امتیاز اجتماعی کمتری هستند، هم‌دردی کند» (امانت، ۲۰۰۶: X). درباره کرزن، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، طبقه اجتماعی و اشراف‌زاده بودن او بر انتخاب رشته‌اش تأثیر گذاشت و تحصیل در آکسفورد باعث شد از همان نوجوانی روحیه‌ای آمرانه در او پرورش یابد. او مادرش را در شانزده‌سالگی از دست داد. پدرش نیز فرد سخت‌گیری بوده است. همچنین، رفتارهای تحکم-آمیز معلم سرخانه‌اش، که زنی خشن و «بی‌رحم» بود، باعث شد در او روحیه‌ای «جنگجو» و

«وسواسی» شکل بگیرد (مُسلی، ۲۰۱۹). شاید به همین دلیل بود که قوانین خشک زبان‌آموزی در دبیرستان ایتون را به راحتی پذیرفت. ولی براون، آن گونه که خود بیان کرده است، اصلاً نتوانست قبل از کسب توانایی در خواندن و فهمیدن یک زبان، قوانین خشک دستور زبان را بیاموزد و به همین دلیل در ایتون تجربه خوشایندی نداشت (براون، ۱۸۹۳: ۵). همچنین، همان طور که از توضیحات بالا برمی‌آید، انگیزه اصلی براون از مطالعه زبان‌های شرقی علاقه شخصی بود و روابط قدرت یا گفتمان حاکم در شکل‌دهی به این علاقه نه تنها نقشی نداشته است، بلکه مانع هم بوده است؛ زیرا موقعیت‌های شغلی برای این رشته‌ها در انگلستان دوران جوانی براون بسیار کمیاب بوده‌اند. براین اساس، نمی‌توان جهت‌گیری زندگی براون را به گفتمان شرق‌شناسی یا گفتمان حاشیه‌ای دیگری نسبت داد، کما اینکه حتی طرز تفکر کرزن در باب مردم خاورزمین نیز، همان طور که ایروین اعتقاد دارد، بیشتر «در مطالعات آثار کلاسیکی چون سزار، ۲۳ تاسیتوس و سوئیتونیس ۲۴ ریشه داشت، تا اینکه به آشنایی قابل ملاحظه‌ای با متون شرق‌شناسی مربوط باشد» (ایروین، ۲۰۰۶: ۲۸۸).

۲.۳. کرزن و براون: شغل، ادامه تحصیل و دلیل سفر به ایران

در سال ۱۸۸۴، مسیر زندگی کرزن و براون کاملاً از هم جدا شد: کرزن خود را وقف فعالیت سیاسی نوپایی کرد که در دانشگاه آکسفورد شکل گرفته بود. حاصل این فعالیت‌ها، اتفاق مهم سیاسی انتخاب‌شدن او به مقام نماینده مجلس برای شهر ساوث‌پورت بود (مُسلی، ۲۰۱۹). براون در همین دوره در بیمارستانی در لندن مشغول آموزش دیدن برای حرفه طبابت شد. در اوقات فراغت کمیابی که در این دوره آموزشی سه‌ساله داشت، با دوستان فارسی‌زانش درباره شاعران صوفی صحبت می‌کرد یا در اتاق مطالعه موزه بریتانیا در سکوت با نویسندگان صوفی، که نسخه‌های خطی آنها در آنجا نگهداری می‌شد، ارتباط برقرار می‌کرد (براون، ۱۸۹۳: ۱۵). آنچه براون در توصیف این نویسندگان مطرح می‌کند تأثیر عرفان آرمان‌گرایانه آنها بر اوست: تا قبل از این آشنایی «هرگز به جاودانگی، بزرگی و شرافت روح بشر پی نبرده بودم، همان طور که رنج و محنت زندگی دنیوی را به این خوبی درک نکرده بودم» (همان). او امید داشت به واسطه دانشی که درباره زبان‌های فارسی، ترکی و عربی کسب کرده بود، در خدمات

کنسول‌گری استخدام شود، اما از نامه‌های اداری و قوانین متوجه شد که نصیحت و یلپام رایب مبنی‌براینکه نباید به امید کسب درآمد به زبان‌آموزی بپردازد درست بوده است (همان). در سال ۱۸۸۷، زندگی این دو دانش‌آموخته آکسبریج بار دیگر مسیری مشابه در پیش گرفت. براون، در اواخر دوره آموزشی پزشکی، مطلع شد که بورسیه تحصیلی کالج پمبروک به او تعلق گرفته است (براون، ۱۸۹۳: ۳). این موقعیت به او انگیزه کامل کردن دانش در حوزه زبان و ادب فارسی و سفر به ایران را داد. تقریباً، در همین زمان بود که کرزن به‌قصد اولین سفر به دور دنیا انگلیس را ترک کرد. در همین سفر، بر او محرز شد که آسیا در آینده نزدیک عرصه منازعه سیاستمداران و نیروهای نظامی خواهد بود (مُسلی، ۲۰۱۹).

۳.۲.۱. تحلیل وقایع این دوره از زندگی کرزن و براون: شغل، ادامه تحصیل و دلیل سفر به ایران

کرزن، دانشگاه محل تحصیل او، گروه‌های سیاسی‌ای که او به‌عضویت آنها درآمد، انتخاب‌شدن او به‌عنوان نماینده مجلس و سفر به دور دنیا به‌قصد بررسی آینده امپراتوری بریتانیا، همه، با گفتمان‌های حاکم آن زمان، که زیرمجموعه گفتمان مادر، امپریالیسم بریتانیای کبیر، بودند، ارتباط داشت و از این‌رو، شاید بتوان او را فرزند تمام‌عیار استعمار بریتانیا در اواخر عصر ویکتوریا دانست. بخش‌های زیادی از سفرنامه کرزن به ایران مهر تأییدی بر این ادعاست. اما، درباره براون و مسیر زندگی‌اش، باید گفت، همان‌طور که از توصیف‌های خود او درباره تأثیر اندیشه‌های عرفانی شاعران بزرگ فارسی‌زبان برمی‌آید، او به‌مدد این‌نوع جهان‌بینی و وسعت‌بخشیدن به افق دیدش، به دنیا و زندگی انسان بر کره خاکی از بالا نظر می‌کند. همان‌طور که در ادامه توضیح خواهیم داد، تأثیر این‌نگاه بعدها در توصیه‌ای مشخص می‌شود که به کرزن و دیگر سیاستمداران انگلیسی در اتخاذ سیاست بشردوستانه و نه منفعت‌طلبانه در ارتباط با ایران دارد. مسلماً، از نگاه فوکو و پیروانش، روی آوردن براون به این جهان‌بینی نیز به «گفتمان» عرفانی و ایده‌آل‌گرای شاعران بزرگ و جهانی، چون حافظ و مولانا، نسبت داده می‌شود. اما جنس این گفتمان دقیقاً چیست؟ و کدام روابط قدرت در شکل‌گیری آن تأثیر دارد؟ پیروان اندیشه فوکو به‌احتمال زیاد در تفسیری شبیه «تبارشناسی اخلاقی» نیچه، که ایده‌های تاریخی خیر و شر را برحسب منافع آن ایده‌ها برای گروه‌های مختلف اجتماعی توضیح می‌دهد، روی آوردن براون به این نوع جهان‌بینی را نیز به‌نفع طبقه‌ای خواهند دانست که او از آن برآمده است. پذیرش این استدلال دشوار است؛ چراکه بررسی زندگی و آراء براون

نشان می‌دهد که او، برخلاف دولتمردانی چون کرزن، منفعتی از نوع جهان‌بینی نامتعارف خود، که با معیارهای عصر ویکتوریا به شدت در تعارض بود، نمی‌برده است. او در جایگاه یک تحصیل‌کرده انگلیسی در اوج قدرت و شکوه امپراتوری «بریتانیای کبیر» نمی‌توانسته است در حمایت از ایران فلاکت‌زده دوره حضیض پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار به دنبال کسب منفعت، آن هم از نوع نیچه‌ای آن، بوده باشد.

۳.۳. نحوه بازنمایی ایران در سفرنامه‌های کرزن و براون

براون در اکتبر سال ۱۸۸۷ وارد ایران شد و در اقامت یک‌ساله‌اش، از شهرهای تبریز، تهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان بازدید کرد. آنچه سفر او را با مسافران غربی، چه قبل و چه بعد از او، متمایز می‌سازد، کناره‌گیری او از دیگر اروپاییان و آمیختن با اقشار مختلف جامعه ایرانی است. او ترجیح داد با کاروان‌ها از شهری به شهر دیگر سفر کند و روز و شب به صحبت کردن و ارتباط با مردم معمولی بگذراند و به‌یمن تسلط کامل به زبان فارسی، «با مردم از هر قشر» گفت‌وگوهای خصوصی داشت (براون، ۱۸۹۳: ۴۷۵). براون در این سفر دانش زیادی راجع به زندگی، سیاست و فرهنگ ایران کسب کرد و به‌واسطه این روش شناخت عمیق و اصولی از مردم ایران، وقتی در آینده به اهمیت جغرافیای سیاسی ایران برای کشورش آگاه شد، آن‌گونه که نوشته‌های سیاسی‌اش نشان می‌دهد و بعداً به آنها اشاره خواهد شد، هرگز حس احترام و همدلی با مردم ایران را از دست نداد. او، که با کشاورزان و قشرهای زحمت‌کش جامعه نشست و برخاست داشت، نیک دریافت که مردم ایران زمین هرگز آلت دست قدرت‌های امپراتوری، آن‌گونه که کرزن تصور می‌کرد، نخواهند شد.

از سوی دیگر، کرزن به‌هدف بررسی تهدیدی که روسیه از طریق خط راه‌آهن ماورای دریای خزر به راج بریتانیا (هند بریتانیایی) وارد شده بود، در اواخر سال ۱۸۸۹ به ایران سفر کرد. مدت اقامت او کمی بیشتر از سه‌ماه بود و در این فاصله یا سوار بر اسب دولت یا از طریق چپار از شهرهای مهم مشهد، تهران، اصفهان، شیراز، بوشهر و خرمشهر بازدید کرد (راس، ۲۰۰۹: ۳۹۲). گرچه این نوع سفر از مسافرت با کاروان بسیار سریع‌تر بود، ولی باعث شد او از مردم و فرهنگشان دور بماند و از آنجایی که زبان فارسی نمی‌دانست، مجبور بود به مترجمان و مفسران متوسل شود (کرزن، ۱/۱۸۹۲: ۲۹-۳۰). حاصل سفر کرزن، مقالاتی برای روزنامه

تایمز^{۲۵} و تدوین جامع *ایران و مسئله ایران*^{۲۶} در دو جلد بود. او برای شناخت موقعیت جغرافیایی ایران و نگارش کتابش زحمت زیادی کشید، اما همان‌گونه که خود به‌صراحت اذعان کرده است، هدفش فقط و فقط سیاسی بود و منافع امپراتوری بریتانیا را در نظر داشت: شخصاً ترجیح می‌دهم پدیدآورنده رساله‌ای سیاسی باشم که فراخور سلیقه افراد آگاه باشد، نه سفرنامه‌ای که به سلیقه بی‌دوام عموم خوش آید [...] اما در مقام غور و تأمل راجع به قلمروها و امارات آسیای مرکزی، در نظر من هیچ قضیه‌ای از لحاظ اهمیت با نقشی که ترکستان، افغانستان، منطقه ماوراء دریای خزر و ایران ممکن است درباره سرنوشت آینده شرق ایفا نمایند، قابل مقایسه نیست [...] به‌نظر من، این کشورها مهره‌های شطرنج فرمانروایی بر جهان‌اند [...] (کرزن، ۱۸۹۲: ۳-۴).

کتاب کرزن در سال ۱۸۹۲ به‌چاپ رسید و نویسنده، در جایگاه یکی از متخصصان پیشرو درباب ایران و تحلیل‌گر برجسته مسائل مربوط به رقابت انگلیس و روسیه، مورد تشویق روزنامه‌های مهم و مجلات تخصصی قرار گرفت (راس، ۲۰۰۹: ۳۹۳). براون سفرنامه‌اش را یک‌سال بعد از کرزن تحت عنوان *یک‌سال در بین ایرانیان*^{۲۷} منتشر کرد. سفرنامه بی‌نظیر او، هم از لحاظ محتوا و هم سبک نگارش، کاملاً با نوشته کرزن متفاوت است. با خواندن سفرنامه متوجه می‌شویم که او به‌جای نوشتن یک «رساله سیاسی» درباره ایران، حاصل مشاهدات و تجربیات خود را از زندگی روزمره مردم ایران به‌قلم آورده و فقط به‌گذاری مختصر از شهرهای تاریخی اکتفا نکرده است. او همچنین بر ویژگی‌های خاص ایرانیان، که آنها را ملتی متفاوت و برجسته می‌ساخت، تأکید کرد. برای نمونه، فصلی را به موضوع عرفان و عالم ماوراءالطبیعه و اهمیت آن در میان ایرانیان اختصاص داده است. فصل را با بیتي از صائب تبریزی شروع کرده و سپس در وصف ایرانیان نوشته است:

برجسته‌ترین ویژگی ایرانیان، به‌عنوان یک ملت، اشتیاق آنها به اندیشیدن درباره عالم ماوراءالطبیعه است. این اشتیاق [...] در همه قشرهای جامعه دیده می‌شود [...] اعم از مغازه‌دار، استربان و همچنین پژوهشگر و نویسنده (براون، ۱۸۹۳: ۱۲۲).

در جای‌جای سفرنامه، ایمان محکم براون به بیداری و نبوغ ذاتی ملت ایران منعکس شده است. به‌عقیده او، ملت ایران نه‌تنها سرزنده و بانشاط است، بلکه توانایی از‌نوساختن را دارد. این برداشت

در تضادی چشمگیر با نحوهٔ بازنمایی کرزن است که در مواردی سفرنامه‌اش لحن مرثیه‌ای بر سقوط نژادی را به خود گرفته است که روزی افتخارآفرین بود و اینک پست و فرومایه است.

درک متضاد این دو مستشرق از ایران‌زمین و مردمش، در مقدمه‌ای که هر دو بر چاپ مجدد سرگذشت *حاجی‌بابای اصفهانی* (۱۸۲۴) اثر جیمز موریه در سال ۱۸۵۹ نوشته‌اند، به‌خوبی آشکار است. سرگذشت *حاجی‌بابای اصفهانی* رمانی است «به‌تمام‌معنا محصول گفتمان شرق‌شناسی» که نویسنده در آن با لحنی عمدتاً طنزآلود و از روی دشمنی، ایرانی‌ها را مسخره کرده و صفات ردیلهٔ انسانی، از قبیل ترس، رذالت، تبه‌کاری و حماقت را به آنها نسبت داده است (امانت، ۲۰۰۳: ۵۶۱). به‌نظر کرزن، «شایستگی ذاتی» اثر موریه از آن جهت است که این اثر نه تنها «تصویری از زندگی و رفتار ایرانی‌های دورهٔ موریه را نشان می‌دهد»، بلکه «بعد از فاصلهٔ سه‌چهارمی یک‌قرن به بازنمایی مردم تغییرناپذیر شرقی ادامه می‌دهد» (کرزن، ۱۸۹۵: ۶). بعضی از توصیفات کرزن دربارهٔ ایرانی‌ها در سفرنامه‌اش، آن قدر به توصیفات موریه نزدیک است که به‌نظر می‌رسد آنها را مستقیماً از صفحات کتاب موریه برگرفته است. اما براون، *حاجی‌بابا* را «فقط یک‌نمونه» از شخصیت ایرانی‌های «چندین‌بعدی» دانسته است. او در مقدمهٔ کتاب موریه تأکید کرده است که: «خواننده تحت تأثیر افسون صفحات موریه هرگز [...] تصور نکند که هر ایرانی یک حاجی‌باباست» و دلیلش را چنین توضیح داده است: «موریه [...] بخش عمده‌ای از زندگی‌اش را در دربار گذراند و آزادانه با طبقات رسمی هم‌نشین بود. طبق قاعده، شریف‌ترین شخصیت‌های ملی بین این طبقه یافت نمی‌شوند» (براون، ۱۸۹۵: xi-xii). به‌نظر او، «اگر بخواهیم دربارهٔ ایرانیان عادلانه صحبت کنیم، آنها مردمی هستند که علی‌رغم همهٔ خطاهایشان، ویژگی‌های پسندیدهٔ بسیاری دارند و از ویژگی‌های واقعاً عالی و شریفی برخوردارند» (براون، ۱۸۹۵: xi-xii).

۳.۴. برخورد کرزن و براون با انقلاب مشروطهٔ ایران

کرزن، تحت‌تأثیر یکی از گفتمان‌های نژادی مهم عصر امپراتوری بریتانیا، که دلخواه نخست‌وزیر سلیسبری^{۲۸} بود، ملت ایران و نژاد ایرانی را جزء نژادهای درحال انقراض می‌دانست و اعتنایی به جنبش نوپای ملی‌گرایی در ایران نداشت. او اعتراض مردم به رهبری علما را به معاهدهٔ تنباکو (۱۸۹۰) «واپسین نفس‌های افراطی‌گری‌ها و تعصبات شرقیان»

خواند (کرزن، ۱۸۸۹: ۶۲)، اما این اعتراض باشکوه مقدمه انقلاب مشروطه شد. او در سال ۱۸۹۸ از طرف ملکه ویکتوریا لقب «لرد» را دریافت کرد و به مقام نایب‌السلطنه هندوستان برگزیده شد. او در این سال‌ها سیاست فعالانه‌تری در قبال ایران در پیش گرفت، بدین معنی که از ایران به‌مثابه سپر دفاعی در برابر پیشروی احتمالی روسیه به هندوستان استفاده کرد (مُسلی، ۲۰۱۹). براون در سال ۱۹۰۲ اولین جلد از کتاب چهارجلدی *تاریخ ادبی ایران* را منتشر کرد. این اثر گرنامه‌ی، که براون تا پایان عمر مشغول نگارش آن بود، بزرگ‌ترین خدمت او به مطالعات ایران‌شناسی است. در همین سال و درست در همان سنی که کرزن نایب‌السلطنه شد، به مقام استاد زبان عربی در دانشگاه کمبریج انتخاب شد و لقب «سر توماس آدامز»^{۲۹} را دریافت کرد (راس، ۲۰۰۹: ۳۹۹).

از سال ۱۹۰۵، زندگی این‌دو نویسنده «مسیری موازی» در پیش گرفت. کرزن در همین سال از نایب‌السلطنگی هندوستان استعفا داد و به مسئولیت‌های فرادولتی روی آورد؛ پست ریاست دانشگاه آکسفورد را پذیرفت و گه‌گاه در مجلس اعیان سخنرانی کرد (مُسلی، ۲۰۱۹). انقلاب مشروطه از همین سال شروع شد و پس از دو مرحله تحصن مرحله اول در قم و مرحله دوم در سفارت انگلیس- سرانجام در سال ۱۹۰۷ با امضای فرمان مشروطیت به‌دست مظفّرالدین‌شاه و موافقت او با تأسیس مجلس به پیروزی رسید. در حالی‌که مردم ایران درگیر انقلاب بودند، اتفاقات مهمی خارج از مرزهای ایران در حال وقوع بود. در ۳۱ اگوست ۱۹۰۷، پیمانی بین دو قدرت رقیب در ایران، انگلیس و روس، در سن‌پترزبورگ به امضاء رسید. طبق این پیمان، ایران به دو «منطقه نفوذ» روسی و بریتانیایی تقسیم می‌شد (اندریوا، ۲۰۰۷: ۶). این تصمیم حریصانه و رقابت‌جویانه به‌منظور سلطه بر ایران، نفرت براون را برانگیخت. او، که امیدهای بزرگی برای ملی‌گرایان آزادی‌خواه داشت، از آنچه در چشم او «دیپلماسی مکیاولی»^{۳۰} سر ادوارد گری^{۳۱} بود، بیزار می‌گشت (بنکداریان، ۲۰۰۶: ۸۰). براون از اواسط دهه اول قرن بیستم تا شروع جنگ جهانی اول یکی از مخالفان سرسخت سیاست‌های خارجی کشورش بود. بنکداریان در جای‌جای کتابش، *بریتانیا و انقلاب مشروطه ایران* ۱۹۱۱-۱۹۰۶، از براون به‌عنوان «دگراندیشی» یاد کرده است که خلاف سیاست‌های امپریالیسم حرکت کرد و نقش فعالی در حمایت از انقلابیون مشروطه داشت. برخلاف براون، کرزن، رئیس دانشگاه آکسفورد، نه‌تنها هیچ‌گونه ابایی از این پیمان نداشت، بلکه آنچه باعث

شد او تندترین انتقادش را در مجلس اعیان نثار این قرارداد کند، آن بود که طبق ارزیابی او، حوزه تأثیر بریتانیا در مقایسه با روسیه بسیار کوچک‌تر بود (بنکداریان، ۲۰۰۶: ۸۱).

در اواخر سال ۱۹۱۶، کرزن برای پیوستن به کابینه جنگ انتخاب شد. او در بیشتر جلسات کمیته ایران و کمیته شرقی شرکت داشت. در جلسه‌ای در سال ۱۹۱۸، نامه‌ای را از طرف نایب‌السلطنه هند، لرد چلمزفرد،^{۳۱} به همکارانش نشان داد. در این نامه، که حالت اعلامیه‌ای رسمی داشت، از سیاستمداران بریتانیایی درخواست شده بود که «سیاست سرکوبگر» خود را در ایران ترک کنند و در عوض با جناح ملی‌گرا از سر آشتی درآیند. یکی از راهکارهای پیشنهادی به‌منظور نشان دادن رویکردی دوستانه‌تر، گماردن فوری افرادی چون ادوارد براون، که در هم‌دردی با مردم ایران مشهور بودند، به بالاترین سمت‌های سفارت بود. گرچه کرزن این پیشنهاد را آن‌قدر درخور توجه دانست که آن را مطرح کند، ولی تمایلی به اجرای پیشنهاد نداشت و اعلامیه بعد از بحث کوتاهی مردود شمرده شد (راس، ۲۰۰۹: ۴۰۶).

دو هفته پس از خبر احتمال اعمال سیاستی دوستانه‌تر از جانب کرزن، براون در مقام استاد دانشگاه کمبریج در روزنامه منچسترگاردین، مقاله «امید برای ایران: سیاست جدید بریتانیا» را منتشر کرد. براون در این نوشته، پس از ارائه خلاصه‌ای از مصیبت‌هایی که بعد از پیمان انگلیس-روس (۱۹۰۷) بر سر ایران آمد، نوشت: زمینه برای «سیاستی جدید و مبتنی بر هم‌دردی بیشتر از سوی بریتانیا فراهم آمده است [...]». او به امید تأثیر گذاشتن بر سیاست‌های نخست‌وزیر وقت، لوید جورج،^{۳۲} نوشته‌اش را با چند توصیه سیاسی به پایان برد که همه برخاسته از حس دوستی و احترامی بود که به ایرانیان داشت؛ از جمله:

الغای کامل مناطق نفوذ که در پیمان انگلیس-روس ایجاد شدند [...]؛ کمک مالی سخاوتمندانه‌ای به ایران مبتنی بر شروط معقول، بدون هیچ‌گونه شرط تحقیرکننده یا نگران‌کننده سیاسی یا تجاری؛ و حضور بریتانیای کبیر در ایران به‌واسطه افسرانی که با مردم ایران دوست و همدرد هستند، مردمی که به‌شکل بی‌ظنیری پاسخگوی هم‌دردی و قدرشناسی هستند [...] (براون، ۱۹۱۸).

کرزن در سال ۱۹۱۹ وزیر امور خارجه بریتانیا شد و جای بالفور را گرفت. ذکر ارقام این سال، تداعی‌کننده قرارداد ننگین معروف به «نوزده نوزده» در ذهن ایرانیان است. نقش کرزن در سیاست‌های این سال آن‌قدر پررنگ است که می‌توان، به‌تعبیر ویلیام آلسن، ارتباط بین

ایران-انگلیس در سال ۱۹۱۹ را ارتباط «ایران-کرزن» نامید (السن، ۱۹۸۰: ۱۸۸). چهره واقعی این سیاست‌مدار ساخته و پرداخته گفتمان امپریالیسم، در این قرارداد بیش از پیش بر ایرانیان و براون آشکار شد. با انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، و سقوط امپریالیسم رقیب -روسیه تزاری- روس‌ها خاک ایران را به نفع انگلیس ترک کردند. با خروج نیروهای روس، کرزن تصمیم داشت رؤیای سلطه‌جویانه تسلط کامل بر ایران را، که سال‌ها در ذهن می-پروراند، عملی کند. هدف او از بستن قرارداد ۱۹۱۹ با حکومت و ثوق‌الدوله، استقرار نوعی «نظام مستشاری» در ایران و تحت‌الحمايه کردن غیرمستقیم ایران بود. خوشبختانه، این قرارداد با مخالفت شدید افکار عمومی مواجه شد و به تصویب مجلس نرسید. واضح است که نیت شوم کرزن در این قرارداد به بهترین نحو گویای سرسپردگی او به مقاصد سودجویانه گفتمان امپریالیسم عصر ویکتوریا است. اما جای این سؤال باقی می‌ماند که حمایت بشر-دوستانه براون از ملت ایران و تأسف‌خوردن و انتقاد او از سیاست‌های ددمنشانه کرزن و امثال او، بیانگر تعلق او به کدام گفتمان در درون یا به موازات گفتمان شرق‌شناسی است؟ قوانین و ضوابط این گفتمان سود و منفعت را در چه می‌داند و ارزش را چگونه تعریف می‌کند؟ به نظر می‌رسد شخصیت انسانی براون و تلاش‌های خالصانه او در دفاع از حقوق ملت مظلوم ایران بسیار فراتر از آن است که بتوان آن را طبق منطق گفتمانی فوکو، که متعلق به سنت ضد انسان‌گرایانه نیچه است، تحلیل کرد. شاید از همین رو، سعید در اثر معروفش شرق‌شناسی، فقط به تحلیل گفتمانی آثار و فعالیت‌های افرادی پرداخته است که بر اصول و ارزش‌های دیرینه انسانی چشم بستند و در جهت مقاصد سودجویانه و غیرانسانی گفتمان امپریالیستی حاکم در دوره ویکتوریا قلم زدند.

۴. نتیجه‌گیری

زندگی‌نامه دو مستشرق همعصر، ادوارد براون و جورج کرزن، شباهت‌های بسیار زیادی دارد و انتظار می‌رود هر دو در خدمت گفتمان امپریالیستی حاکم بر دوره ویکتوریا باشند و در بازنمایی ایران در سفرنامه‌هایشان همسو با منافع انگلیس در منطقه خاورمیانه قلم بزنند، اما این انتظار درباره براون برآورده نمی‌شود. او در جهتی کاملاً مخالف گفتمان حاکم حرکت کرده و در جریان انقلاب مشروطه و بعد از آن به دفاع از حقوق ملت ایران پرداخته است. وجود

افرادی چون براون، منطق گفتمانی فوکو و انکای سعید بر آن را در ارائه تعریفی گفتمانی از شرق‌شناسی با چالش جدی مواجه می‌کند؛ زیرا برخلاف تفکر گفتمانی فوکو، که طبق آن انسان سوژه‌ای است فاقد اراده و اختیار که به‌دست گفتمان‌های گوناگون و روابط قدرت و ضوابط گفتمان‌ها شکل می‌گیرد، زندگی‌نامه ادوارد براون نشان می‌دهد، خانواده، طبقه اجتماعی و روحیات یک شخص در انتخاب‌ها و تشخیص‌های او تأثیر بسزایی دارد، تاحدی که گفتمان حاکم را زیر سؤال می‌برد و در جهت مخالف آن حرکت می‌کند. مطالعه حاضر همچنین نشان می‌دهد که این جهت مخالف لزوماً به‌این معنی نیست که براون به گفتمان مخالفی متعلق است، بلکه آن‌گونه که در برخورد او با ایران و مردمش شاهدیم، روحیه عدالت‌خواهی و انسان‌دوستی براون به او وسعت دیدی بسیار فراتر از دید مادی‌گرا و منفعت‌طلب سیاستمدارانی چون کرزن می‌دهد که ساخته و پرداخته گفتمان امپریالیسم هستند و براون را بر آن می‌دارد تا بی‌هیچ چشم‌داشت مادی و بدون تعلق به هیچ جریان یا گفتمان سیاسی‌ای، از حقوق ملت ایران دفاع کند. به‌بیان دیگر، در توصیف شخصیت انسانی براون، منطق گفتمانی ناکارآمد است. برخورد انسانی براون منطق گفتمانی را از بعد ارزشی نیز زیر سؤال می‌برد. در منطق گفتمانی، ارزش به‌واسطه قوانین و ضوابط گفتمان تعریف می‌شود و پدیده‌ای کاملاً ساختگی و مقطعی است، اما برخورد انسانی براون و زنده‌ماندن نام او برای همه اعصار و قرون، از اهمیت ارزش‌های اصیل انسانی، فرازمانی و فرامکانی نشان دارد.

پی‌نوشت

1. Alec McHoul and Wendy Grace
2. Archeology
3. genealogy
4. episteme

۵. برای نمونه ر.ک:

Porter, D. (1983) 'Orientalism and its Problems', in F. Barker, P. Hulme, M. Iversen and D. Loxley (eds), *The Politics of Theory*, Proceedings of the Essex Sociology of Literature Conference, Colchester: University of Essex Press, pp. 179-193.

Or: Loomba, Ania (2005). *Colonialism/ Postcolonialism*. 2nd ed. London and New York: Routledge, pp. 45-50.

6. a subject

7. *On the Genealogy of Morals*
8. Geoffrey Nash
9. Cromer
10. Balfour
11. Wilfrid Scawen Blunt
12. David Urquhart
13. Marmaduke Pickthall
14. George Nathaniel Curzon
15. Edward Granville Browne
16. Berkshire preparatory school
17. Eton: یکی از گران‌ترین دبیرستان‌های شبانه‌روزی پسرانه انگلستان برای سنین ۱۳ تا ۱۸ سال)
18. James Fitzjames Stephen (1829–94)
19. Oxbridge (Oxford and Cambridge)
20. Balliol College
21. Pembroke College
22. Dr. William Wright
23. Julius Caesar: رهبر نامدار جمهوری روم
24. Tacitus and Suetonius: تاریخ‌نگاران همعصر دوره امپراطوری روم
25. *The Times*
26. *Persia and the Persian Question*
27. *A Year amongst the Persians*
28. Salisbury
29. Sir Thomas Adams:
لقبی است که در دانشگاه کمبریج به افرادی که به درجه استادی در زبان عربی می‌رسند داده می‌شود.
30. Sir Edward Grey: (وزیر امور خارجه)
31. Lord Chelmsford (1868-1933)
32. David Lloyd George: نخست‌وزیر بریتانیا در نیمه دوم جنگ جهانی اول

منابع

- شرت، ایون (۱۳۸۷) *فلسفه علوم اجتماعی فارماری*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نی.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۸) *میشل فوکو: دانش و قدرت*. تهران: هرمس.
- Ahmad, Aijaz (2000) *In Theory: Classes, Nations, Literatures*. London & NY: Verso.
- Amanat, Abbas (2006) "Introduction: Edward Browne and the Persian Revolution of 1905–1909." *The Persian revolution of 1905–1909*. E. G. Browne, Ed. Abbas Amanat. Washington, DC.

- Amanat, Abbas (2003) "Hajji Baba of Ispahan." *Encyclopædia Iranica*. Ed. Ehsan Yar-Shater. Vol. XI. London: Routledge & Kegan Paul, 561-568. Retrieved from: <http://www.iranicaonline.org/articles/hajji-baba-of-ispahan>.
- Andreeva, Elena (2007) *Russia and Iran in the Great Game: Travelogues and Orientalism*. London & NY: Routledge.
- Bonakdarian, Mansour (2006) *Britain and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911, Foreign Policy, Imperialism, and Dissent*, New York: Syracuse University Press.
- Browne, Edward Granville (1893) *A Year amongst the Persians*. London: Adam & Charles Black.
- Browne, Edward Granville (1918) "Hope for Persia: The New British Policy". 26 Jan. 1918. *Manchester Guardian*.
- Browne, Edward Granville (1895) "Introduction," *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. James Morier. Vol. 1. London: Frank Cass & Co. Ltd.
- Curzon, G. N. (1895) "Introduction," *Adventures of Haji Baba of Isfahn*. James Morier. London & NY: Macmillan and Co.
- Curzon, G. N. (1892) *Persia and the Persian Question*, London: Longmans, Green and Company.
- Foucault, Michel (2002) *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*. London and New York: Routledge.
- Irwin, Robert (2006) *For Lust of Knowing: The Orientalists and Their Enemies*, London: Allen Lane.
- Lechte, John (1994) *Fifty Key Contemporary Thinkers from Structuralism to Postmodernity*. London and New York: Routledge.
- McHoul, Alec and Wendy Grace (1993) *A Foucault Primer: Discourse, Power and the Subject*. London and New York: Routledge.
- Mosley, Leonard (March 16, 2019) "Lord Curzon." *Encyclopedia Britannica*. Encyclopedia Britannica inc. Retrieved from: <https://www.britannica.com/biography/Lord-Curzon>.
- Nash, Geoffrey P. (2005) "Revisiting Pro-Muslim British Orientalists." *ISIM Review* 16. P. 47.
- Olson, William (1980) "The Genesis of the Anglo-Persian Agreement of 1919." *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics, and Society*. Eds. E. Kedourie and S. G. Haim. London: Frank Cass.

- Ross, Christopher N. B. (2009) "Lord Curzon and E. G. Browne Confront the Persian Question." *The Historical Journal* 52 (2), UK: Cambridge University Press, 385-418.
- Said, Edward. W. (1978) *Orientalism*. London: Penguin.
- Wright, Denis. (2004) "Great Britain VII. British Travelers to Persia." *Encyclopædia Iranica*. Ed. Ehsan Yar-Shater. Vol. XI. London: Routledge & Kegan Paul, 246-252.